

# پشت درهای بسته

بی. ای. پاریس

ترجمه‌ی آرزو امیررضایی



کتاب گره پند

## مقدمه‌ی مترجم

پشت درهای بسته روایتی است برگرفته از زوایای تاریک ذهن انسان. اولین رمان بی.ای. پاریس در فضایی نقل می‌شود که دو عنصر ترس و تعلیق میان گذشته و حال خواننده را درجا می‌خکوب می‌کند، چرا که او نیز در جدال بین عقل و احساس گرفتار می‌شود و مجبور به پیدا کردن راه فرار است.

زوجی به ظاهر بی‌نهایت خوشبخت شخصیت‌های اصلی این رمان را تشکیل می‌دهند، غافل از آنکه قدرت حرف‌های محبت‌آمیزشان بیش از حد تصور است. از ابتدای داستان بازی روانی با کلمه‌ها آغاز می‌شود و به مرور آنچه پشت در پنهان شده است، رخ می‌نمایاند.

این تریلر روان‌شناسانه در عین حال با روایتی ساده و روان و به دور از هر گونه پیچیدگی، داستانی خلق می‌کند که توصیف بی‌بدیل احساسات و عواطف انسانی، به‌ویژه ترس و نفرت، از ویژگی‌های مهم آن به حساب می‌آید. پشت درهای بسته رمانی است که رنگ و بوی ترس دارد و درعین حال خواننده را به تأمل در تناقض میان ظاهر و باطن انسان‌ها وامی‌دارد.

آرزو امیررضایی

زمستان ۱۳۹۵

## حال

بطری نوشیدنی محکم به پیشخان مرمری آشپزخانه می خورد و من از جا می پرسم. نگاهی به جک<sup>۱</sup> می اندازم و امیدوارم متوجه نگرانی ام نشده باشد. جک من را در حال نگاه کردن می بیند و لبخند می زند.

به آرامی می گوید: «عالیه.»

دستم را می گیرد و مرا به سمت میهمانانی می برد که منتظرمان هستند. همان طور که از راهرو رد می شویم، لیلیوم در حال شکفتی را می بینم که دایان<sup>۲</sup> و آدام<sup>۳</sup> برای باغ آورده اند. رنگ صورتی زیبایی دارد و امیدوارم جک آن را جایی در باغ بکارد که بتوانم از پنجره ای اتاق خواب تماشا کنم. حتی فکر کردن به باغ اشک را به چشمانم می آورد، اما بلافاصله بغضم را فرو می خورم. با تمام خطری که امشب وجود دارد، باید تمرکزم را روی الان و اینجا بگذارم.

در اتاق نشیمن، آتش به آرامی در بخاری می سوزد. دیگر کاملاً وارد ماه مارس شده ایم، اما هوا هنوز کمی سرد است و جک دوست دارد میهمانان تا حد امکان راحت باشند.

روفس<sup>۴</sup> با لحنی تحسین آمیز می گوید: «عجب خونه ای داری جک! این طور نیست ایستر<sup>۵</sup>؟»

من روفس و ایستر را نمی شناسم. تازه به اینجا آمده اند و امشب اولین شبی است که

- 
1. Jack
  2. Diane
  3. Adam
  4. Rufus
  5. Esther

آن‌ها را ملاقات می‌کنم، و همین باعث می‌شود بیشتر از همیشه مضطرب باشم. اما نمی‌توانم جک را ناراحت کنم، لبخند می‌زنم و دعا می‌کنم که از من خوش‌شان بیاید. استر جواب لبخندم را نمی‌دهد، بنابراین حدس می‌زنم به وقتش نظر می‌دهد. با این حال نمی‌توانم سرزنشش کنم. از یک ماه قبل که وارد گروه دوستان ما شده است، بی‌شک بارها و بارها به او گفته‌اند که گریس آنجل<sup>۱</sup>، همسر جک آنجل، وکیل موفق و سرشناس، نمونه‌ی بارز زنی است که همه‌چیز دارد؛ خانه‌ی عالی، همسر عالی، زندگی عالی. اگر من هم به جای استر بودم، در برابر کسی مثل خودم محتاطانه عمل می‌کردم. چشمم به جعبه‌ی شکلات گران‌قیمتی می‌افتد که استر از کیفش بیرون می‌آورد و ناگهان هیجان‌زده می‌شوم. از آنجایی که نمی‌خواهم شکلات را به جک بدهد، به سمتش می‌روم و او نیز بی‌درنگ جعبه را به طرفم می‌گیرد.

می‌گویم: «ممنونم. فوق‌العاده هستند.» جعبه را روی میز می‌گذارم، تا بتوانم آن را کمی بعد، هنگام سرو قهوه، باز کنم.

استر توجهم را جلب می‌کند. کاملاً برعکس دایان است؛ قدبلند، با موهای بلوند، لاغر و تودار. ناخودآگاه احترام خاصی برایش قائل می‌شوم، چون اولین نفری است که قدم به این خانه نهاده و بی‌وقفه از زیبایی آن تعریف نکرده است. جک اصرار داشت خودش خانه را انتخاب کند، و به من گفته بود که این خانه قرار است هدیه‌ی ازدواج او به من باشد؛ به خاطر همین اینجا را اولین بار، بعد از برگشت‌مان از ماه عسل دیدم. با اینکه گفته بود این خانه مکانی عالی برای زندگی است، ولی تا زمانی که اینجا را ندیده بودم، متوجه منظورش نشده بودم. خانه روی زمین‌های گسترده، در نقطه‌ی دوری از دهکده بنا شده است و آرامشی را که جک می‌خواهد، برایش فراهم می‌کند، همین‌طور امتیاز داشتن امن‌ترین و زیباترین خانه در اسپرینگ ایتن<sup>۲</sup> را به او می‌دهد. خانه سیستم دزدگیر پیچیده‌ای دارد، و حائل‌هایی از جنس استیل محافظ پنجره‌هاست که تا زمین

کشیده می‌شوند. لابد عجیب به نظر می‌رسد که این محافظ‌ها در طول روز نیز پنجره‌ها را می‌پوشانند، اما جک به کنجکاوها می‌گوید، با شغلی که دارد، حفظ امنیت یکی از اولویت‌های اوست.

ما تابلوهای نقاشی بسیاری در اتاق نشیمن داریم، اما همه بیشتر جذب نقاشی قرمز بزرگ بالای شومینه می‌شوند. دایان و آدام که پیش‌تر نیز نقاشی را دیده‌اند، باز هم برای دیدنش نزدیک می‌شوند و درحالی‌که استر روی یکی از کاناپه‌های چرمی کرم‌رنگ نشسته است، روفس نیز به آن‌ها می‌پیوندد.

روفس می‌گوید: «فوق‌العاده‌ست.» و با علاقه به صداها علامت کوچکی نگاه می‌کند که بخش زیادی از نقاشی را تشکیل می‌دهند.

جک درحالی‌که بطری نوشیدنی را باز می‌کند، می‌گوید: «اسمش کرم‌های شب‌تابه.»

«تابه‌حال نقاشی‌ای شبیه این ندیده‌م.»

دایان می‌گوید: «گریس این نقاشی رو کشیده، باورت می‌شه؟»

«باید نقاشی‌های دیگه‌ی گریس رو ببینی.» جک در بطری نوشیدنی را با صدایی

آهسته باز می‌کند. «واقعاً در نوع خود بی‌نظیرند.»

روفس با علاقه به اطراف نگاه می‌کند. «اینجا هستند؟»

«نه، تو اتاق دیگه‌ای نصب شده‌ند.»

آدام به شوخی می‌گوید: «فقط برای چشم‌های جک کشیده شده‌ند.»

جک درحالی‌که به من لبخند می‌زند، می‌گوید: «و چشم‌های گریس. این‌طور

نیست عزیزم؟ فقط چشم‌های ما.»

سرم را برمی‌گردانم و می‌گویم: «درسته، همین‌طوره.»

به سمت استر می‌رویم که روی کاناپه نشسته است و هم‌زمان که جک نوشیدنی‌ها را در

لیوان‌های بلند می‌ریزد، دایان با خوشحالی صحبت می‌کند. جک نگاهی به من می‌کند.

1. Grace Angel

2. Spring Eaton